

نقد و بررسی مؤلفه‌های قرائت «اسلام رحمانی»

جواد مهدوی*

اشاره

گاهی یک شعرهایی داده می‌شود، شعارهای به‌ظاهر اسلامی که باطناً اسلامی نیست؛ از جمله چیزهایی که اخیراً خیلی رایج شده و انسان می‌شنود در نوشته‌ها و در گفته‌ها، «اسلام رحمانی» [است]؛ خب، کلمه قشنگی است، هم اسلامش قشنگ است، هم رحمانی‌اش قشنگ است، اما یعنی چه؟ ... بعضی‌ها که در حرف‌ها و نوشتجات و اظهارات این تعبیر «اسلام رحمانی» را به‌کار می‌برند، انسان مشاهده می‌کند و خوب احساس می‌کند که این اسلام رحمانی یک کلیدواژه‌ای است برای معارف نشنت‌گرفته از لیبرالیسم؛ یعنی آن چیزی که در غرب به آن لیبرالیسم گفته می‌شود.^۱

* محقق علوم اجتماعی (g.mahdavi@chmail.ir).

۱. پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله‌العظمی سیدعلی خامنه‌ای (مدّ ظلّه‌العالی) / مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

<https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=30255>

مقدمه

حدود دو دهه است که اصطلاح «اسلام رحمانی» در فضای فکری و فرهنگی جامعه ما مطرح شده و به تدریج، دلالت‌ها و مضامین مشخصی نیز یافته است. به طور خلاصه، انگاره اسلام رحمانی از یک سو همه اسلام را دربرنمی‌گیرد و با آن مواجهه گزینشی می‌کند و از سوی دیگر محصول «تحریف محتوایی اسلام» است و با حفظ برخی ظواهر، باطن و حقیقت آن را دگرگون می‌سازد و مسخ می‌کند. به بیان دیگر، اسلام رحمانی، تلفیقی از اسلام و لیبرالیسم است و به این واسطه، باید آن را از مصادیق و نمونه‌های متأخر «اسلام التقاطی» قلمداد کرد. التقاط بدین معناست که قائل به اصالت آیین اسلام نباشیم و آن را بر اساس معیارها و قواعد مکتب‌های دیگر تفسیر کنیم و به این ترتیب، باطل این مکاتب را در کنار حق اسلام بنشانیم. التقاط نوعی اقتباس است که با روح معارف و حقایق اسلام ناسازگار است و آن را مسخ می‌کند. قائلان به انگاره اسلام رحمانی، به این عنوان که «قرائت عصری از اسلام» مطلوب است و باید نواندیشانه به اسلام نگریست و آن را با اقتضانات زمانه کنونی منطبق نمود، دست تصرف و تناول به طرف اسلام دراز می‌کنند و برداشتی لیبرالیستی از اسلام می‌آفرینند که درحقیقت بدعت است و نه اجتهاد روشمند و منطقی:

«بعضی‌ها که در حرف‌ها و نوشتجات و اظهارات، این تعبیر اسلام رحمانی را به کار می‌برند، انسان مشاهده می‌کند و خوب احساس می‌کند که این اسلام رحمانی، یک کلیدواژه‌ای است برای معارف نشئت‌گرفته از لیبرالیسم [...]». اگر اسلام رحمانی اشاره به این است، این نه اسلام است، نه رحمانی است مطلقاً» (دیدار با دانشجویان، ۱۳۹۴/۴/۲۰،

<https://farsi.khamenei.ir/newspart-index?tid=8773>).

اسلام رحمانی را اسلام دموکراتیک نیز می‌خوانند که بنابر نظر قائلان آن، در نقطه مقابل اسلام خشونت‌طلب و تندرو و افراطی قرار می‌گیرد، اما گنجاندن صفت «رحمانی»

در این تعبیر، به معنی آن نیست که این گونه از اسلام (که البته در واقع اسلام نیست) تنها به واسطه صفت یادشده از اقسام دیگر متمایز می‌شود. روشنفکران شبه‌دینی لیبرال معتقدند که در اسلام خشونت طلب، زور، قهر، غلبه و غلظت، تعیین کننده است، اما اسلام رحمانی از گفت‌وگو، تکثر، آزادی و تحمل مخالفت دفاع می‌کند و انحصارگرایی و تنگ‌نظری و تحجر را بر نمی‌تابد.

انگاره اسلام رحمانی از یک سو همه اسلام را در بر نمی‌گیرد و با آن مواجهه‌گزینشی می‌کند و از سوی دیگر محصول «تحریف محتوایی اسلام» است و با حفظ برخی ظواهر، باطن و حقیقت آن را دگرگون می‌سازد و مسخ می‌کند. به بیان دیگر، اسلام رحمانی، تلفیقی از اسلام و لیبرالیسم است و به این واسطه، باید آن را از مصادیق و نمونه‌های متأخر «اسلام التقاطی» قلمداد کرد.

اگرچه رگه‌هایی از آنچه امروز اسلام رحمانی می‌خوانیم، در طول دهه پنجاه و شصت شمسی نیز در جامعه ایران و در میان روشنفکران شبه‌دینی وجود داشته است، اما اسلام رحمانی به عنوان یک جریان معرفتی - اجتماعی متمایز و شناخته شده، از اواخر دهه شصت یا دست کم در اوایل دهه هفتاد شکل گرفت و با شتاب رشد کرد. در این مدت، انگاره اسلام رحمانی، صورت نظری و مبسوط یافت و به تدریج در مقابل «اسلام ناب» (که امام خمینی علیه السلام بدان قائل بود) سر برآورد و صف‌آرایی کرد. اگر در دهه‌های چهل و پنجاه شمسی، بازار ایدئولوژی مارکسیستی در ایران پر رونق بود و به واسطه شیوع تب انقلابی‌گری و موج‌های ضدسر‌مایه‌داری در جهان، روشنفکران و برخی جوانان ایرانی نیز به ایدئولوژی‌های مارکسیستی گراییده و به برداشتی مارکسیستی از اسلام قائل شده بودند، در اواخر دهه شصت و با افول و مرگ ایدئولوژی مارکسیستی در جهان، ایدئولوژی لیبرالیستی شیوع یافت و لیبرال‌دموکراسی (که مدعی غلبه بر ایدئولوژی مارکسیستی و شکست آن بود) در صدر نشست. این چرخش ایدئولوژیک در گستره جهانی، روشنفکران ایرانی را نیز که

مطیع و دنباله‌رو جریان ایدئولوژیک غالب و مسلط در غرب بودند، به هوس هواداری از ایدئولوژی لیبرالیستی افکند و حتی برخی نیروهای تندرو چپ و مبارز که در ضدیت با نظام سرمایه‌داری، گوی سبقت را از همگان ربوده بودند نیز دچار دگرذیسی شده و لیبرال شدند. به این ترتیب، انگاره اسلام رحمانی به تدریج شکل گرفت و لحاظ فکری و اجتماعی، تا حدی تثبیت شد و تشخیص یافت.

البته قائلان و عاملان انگاره اسلام رحمانی، تصریح به التقاط نمی‌کنند و از تلفیق اسلام با لیبرالیسم سخن نمی‌گویند، بلکه مضامین ایدئولوژی لیبرالیستی از قبیل آزادی، حقوق بشر، عقلانیت، دموکراسی و... را مقولات عام و مقتضای جهان متجدد تصویر می‌کنند و آنگاه نتیجه می‌گیرند که اسلام چاره‌ای جز انطباق حداکثری با این ضرورت‌ها و حتمیت ندارد یا اینکه اسلام در ذات خویش مؤید همین مقولات و مفاهیم است و چنین قرائتی از اسلام، همان اسلام حقیقی و راستین است. از این‌رو فضایی مبهم و غبارآلود پدید می‌آید که در آن، التقاط چندان آشکار نمی‌شود و به نام اسلام، حقیقت اسلام مسخ و زائل می‌گردد. درباره التقاط اسلام با مارکسیسم نیز همین مسیر پیموده شد. التقاط‌های دهه‌های چهل و پنجاه مدعی نبودند که از اسلام گسسته‌اند و آن را صواب نمی‌دانند، بلکه اسلام حقیقی را همان «اسلام انقلابی» معرفی می‌کردند و می‌گفتند اسلام در انقلاب و مبارزه و نبردهای مادی و طبقاتی منحصر است.

معضل درونی اسلام‌های التقاطی، چه اسلام انقلابی و چه اسلام رحمانی، به چند مسئله بازمی‌گردد. یکی اینکه اسلام یک مکتب جامع است و صفت جامعیت آن سبب می‌گردد که ما محتاج خوشه‌چینی از مکاتب دیگر و تکمیل اسلام نباشیم. دوم اینکه معارف مکاتب دیگر، باطل است و نمی‌توان آنها را در کنار حقایق اسلام نشانند و مدعی بازسازی معرفت دینی شد؛ چون این بازسازی در واقع چیزی جز التقاط نیست. سوم اینکه اسلام، همه اسلام است و یک مسلمان باید به همه معارف آن متعهد و معتقد باشد و هیچ

پاره‌ای از اسلام را بنا بر ملاحظات عصری یا شیفتگی نسبت به مکاتب دیگر، حذف نکنند و به دنبال خوانش‌های تک‌بعدی و گزینشی از اسلام نباشد.

از آنجا که بحث درباره انگاره اسلام رحمانی، مجال وسیع می‌طلبد، در اینجا تنها به تبیین و نقد اوصاف و خصایص فرهنگی آن می‌پردازیم. عمده‌ترین مؤلفه‌های فرهنگی انگاره اسلام رحمانی عبارت‌اند از: اقلی و تاریخی بودن فرهنگ اسلامی، اکثریت‌مداری فرهنگی، تساهل و تسامح فرهنگی، بی‌طرفی فرهنگی دولت و غرب‌معیار‌انگاری فرهنگی.

۱. اقلی و تاریخی بودن فرهنگ اسلامی

طرح ایده: اسلام در انگاره اسلام رحمانی، یک دین اقلی است. به این معنا که احکام و مضامین آن تنها یا بیشتر مربوط به رابطه معنوی و عبادی انسان با خداوند است و سایر ساحات و عرصه‌های زندگی انسان را به خود او واگذار کرده است. اگر هم اسلام درباره حوزه‌های فراتر از رابطه انسان با خداوند، معارف و آموزه‌هایی دربردارد، این معارف و آموزه‌ها یا بسیار اندک و ناچیز است و هرگز امکان «نظریه‌پردازی» و «نظام‌سازی اجتماعی» وجود ندارد یا اموری عَرَضی و بیرون از ذات و جوهر اسلام است که در اثر رویدادها و تحولات تاریخی به آن اضافه و ضمیمه شده است. اینکه تصور کنیم اسلام یک دین جامع است و همه لایه‌ها و سطوح زندگی انسان را دربرمی‌گیرد، تصویری باطل و خام است. اسلام تنها تدبیر پاره‌های کوچکی از زندگی انسان را برعهده گرفته و باقی را برعهده یافته‌های تجربی و عقلی نهاده است. این خود انسان است که باید با تکیه بر دستاوردهای تجربه و عقل، به زندگی خود سامان بخشد و به واسطه آزمون و خطا، راه‌ها و روش‌های بهتر را بشناسد. از این رو اسلام نمی‌تواند خلأ علوم انسانی را پر کند و جایگزین آن شود. این دیدگاه بر آن است که اسلام در یک ظرف زمانی و مکانی تحقق یافته با مقتضیات آن تناسب داشته و از آن اثر پذیرفته است. جامعه قبیله‌ای هرگز با جامعه پیچیده معاصر

قابل مقایسه نیست و نمی‌توان با همان الگوی نظری و عملی به تدبیر و تنظیم امورات اجتماعی پرداخت؛ بنابراین خواه‌ناخواه بخش‌هایی از آموزه‌ها و معارف اسلام رنگ تاریخی دارد و نباید آنها را ابدی و فراتاریخی فرض کرد. در جامعه قبیله‌ای، درک و فهم انسان بسیار محدود و کم‌مایه بود و اسلام نیز باید با همین سطح معرفتی، همخوان می‌بود، اما انسان معاصر، تحولات بزرگ و چشمگیری را از سر گذرانده و یافته‌های تجربی و عقلی وی نشان می‌دهد که طرق کارآمدتر و موجه‌تری نیز برای تدبیر راهبردی جامعه انسانی وجود ندارد.

نقد ایده: این‌گونه استدلال‌ها در کنار تفاوت‌هایی که با یکدیگر دارند، در این نتیجه، مشترک و مشابه‌اند که همگی به اسلام اقلی و سکولاریسم می‌انجامند و صفت «جامعیت» اسلام را زائل می‌سازند. اسلام اقلی، اسلام را به یک دین اخروی محض تبدیل می‌کند که اغلب ناظر به امور شخصی و فردی است و در عرصه عمومی جای ندارد. عرصه عمومی جولانگاه تجربه و عقل آدمی است، نه وحی الهی.

بر این موضع نظری (که نتایج عملی و عینی تعیین‌کننده‌ای را به دنبال دارد) چندین اشکال اساسی وارد است. نخست اینکه مطالعه مستقیم اسلام به روشنی نشان می‌دهد که این دین، هرگز به امور شخصی و فردی محصور نیست و آشکارا در حوزه‌های اجتماعی از قبیل فرهنگی و سیاسی و اقتصادی مداخله کرده است و این مداخلات در حدّ ارائه اندکی کلیات نیست، بلکه اسلام دارای نظامات خاص فرهنگی و سیاسی و اقتصادی است که نظم اجتماعی مستقل و متفاوتی را پدید می‌آورد. به‌طور خاص، اسلام تعالیم و آموزه‌های متعددی درباره مضمون فرهنگ و چگونگی تدبیر فرهنگ عرضه کرده که با سایر مکاتب، متمایز است:

مطالبه اسلام، تحقق کامل دین اسلام است. [...] دین حداقلی و اکتفای به حداقل‌ها از نظر اسلام قابل قبول نیست. ما در معارف خودمان چیزی به‌عنوان دین حداقلی نداریم،

بلکه در قرآن کریم در موارد متعددی اکتفای به بعضی از تعالیم دینی دون بعضی، مذمت شده است: «الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ» (حجر: ۹۱) یا آیه شریفه «وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ» (نساء: ۱۵۰) که مربوط به منافقان است، اشاره به همین است (دیدار با اعضای مجلس خبرگان رهبری، ۱۳۹۳/۱۲/۲۱).

دوم اینکه اسلام، خود را تاریخی معرفی نکرده و تجدیدنظر در احکام و آموزه‌های خود را روا نداشته است. اسلام نه یک آیین محلی است و نه یک آیین تاریخی؛ زیرا اسلام بر فطرت الهی انسان منطبق است و موجبات شکوفایی آن را فراهم می‌کند و چون فطرت مقوله‌ای عام و فراتاریخی است، اسلام نیز دینی عام و فراتاریخی است و هرگز به اقلیم یا دوره تاریخی خاصی منحصر و محدود نیست. اسلام نگفته که پاره‌ای از احکامش تا مقطع تاریخی خاصی اعتبار دارد و از آن پس، انسان باید به یافته‌های تجربه و عقل خود رجوع کند و احکام دین را کنار بگذارد، بلکه اسلام مدعی است که کامل‌ترین و عالی‌ترین نسخه تدبیر فرد و جامعه است که تا ابد معتبر است. هیچ‌گاه قوای تجربی و عقلانی انسان قادر نیستند جایگزین آن شوند. انسان همواره محتاج هدایت و حیانی است و هراندازه نیز به تکامل تجربی و عقلی دست یابد، بازهم نمی‌تواند از وحی بی‌نیاز شود و از آن عبور کند. ختم نبوت نیز به معنای پایان یافتن ضرورت انزال دین جدید است، نه پایان یافتن حاجت انسان به دین. انسان برای تدبیر جهان انسانی، همواره محتاج دین بوده است و خواهد بود.

۲. اکثریت‌مداری فرهنگی

طرح ایده: دموکراسی از اصلی‌ترین و پربسامدترین مفاهیم سازنده انگاره اسلام رحمانی است. قائلان به اسلام رحمانی می‌گویند تدبیر فرهنگ با تکیه بر «استبداد» و «تحکم» صواب نیست، بلکه باید در همه امور، به عقلانیت جمعی رجوع کرد و براینند آن را ملاک قرار داد. تعیین‌کننده نهایی و عمده، نه دین الهی است و نه حاکمان و زمامداران

هستند. باید نگرینست و دریافت که عموم جامعه چه می‌خواهند و چه چیزی را مطلوب می‌انگارند. در قلمرو فرهنگ، باید به خواست و اراده جمعی مردم تن داد و از تحمیل و القای هر ایده پیشینی بر آنها پرهیز نمود. دموکراسی بهترین روش برای اداره جامعه است و حتی اگر مبتلابه کاستی‌ها و ضعف‌هایی نیز باشد، باز در مقایسه با روش‌های دیگر، معقول‌تر به نظر می‌رسد. انسان بر تقدیر و سرنوشت خود حاکم است و به‌عنوان موجودی که از قوه آزادی و اختیار برخوردار است، باید از این قابلیت تکوینی بهره‌بردار و آنچه را که می‌پسندد و صواب می‌داند، برگزیند، نه اینکه دیگران به‌جای او انتخاب کنند و بر او حکم برانند. البته چون لازمه زندگی اجتماعی، احترام به آزادی دیگران است و هیچ انسانی حق ندارد آزادی را از انسان دیگری سلب کند، تنها قید محدودکننده آزادی انسان، آزادی دیگران محدود است و این تنها قیدی است که به آزادی تعلق می‌گیرد. به این ترتیب، دموکراسی محصول یک توافق جمعی درباره قواعد و قانون‌هایی است که آزادی‌ها را محدود می‌سازد و هرج و مرج را از زندگی اجتماعی می‌زداید و نظم را مستقر می‌کند.

نقد ایده: ایده اکثریت‌مداری فرهنگی، دچار این معضل انسان‌شناختی است که انسان را فاقد مسیر و مداری می‌داند که به‌حسب سرشت تکوینی‌اش، برای او طراحی شده و کمال و سعادت انسان وارسته به همین‌شدن و صیورورت است. خواست و اراده انسان تا آنجا محترم است که با کمال و سعادت انسان سازگار باشد و استعدادها و امکانات فطری‌اش را بارور و شکوفا سازد. پس نباید به‌صورت مطلق مدعی شد که هر آنچه مقتضای تمایل انسان باشد، مطلوب است و باید مسیر را برای تحقق تمایلاتش هموار کرد. اراده انسان را نباید تنها آزادی دیگران محدود کند، بلکه در درجه اول، مصالح معنوی شخص انسان موضوعیت دارد و این نیز قیدی است که باید آزادی انسان در چهارچوب آن قرار بگیرد و پافراتر از آن ننهد. قائلان به انگاره اسلام رحمانی، همواره بر خواست و اراده انسان تأکید می‌کنند و آزادی را مطلوب اصالی و غایی معرفی می‌نمایند. حال آنکه محل نزاع،

متعلق خواست و اراده انسان است و نه اصل آن. مسئله این است که مستقل از میل و گرایش انسان، حقایقی تکوینی و اصیل وجود دارند که فرد و جامعه باید وفادار به آنها باشند و خواسته‌های خود را با آنها هماهنگ سازند. انسان تهی مایه نیست که بتوان او را بر ساخته انتخاب‌های فردی یا اقتضائات تاریخی دانست، بلکه واجد فطرت الهی است که در آن، مسیر حرکت تکاملی او طراحی و تعیین شده است و چون تنها خداوند متعال است که می‌تواند بر اساس فطرت انسان، برنامه‌ای برای زندگی او ارائه نماید، خواست آدمی باید در چهارچوب هدایت الهی قرار گیرد:

در منطق اسلام، اداره امور مردم و جامعه با هدایت انوار قرآنی و احکام الهی است. [اما از سوی دیگر]، در قوانین آسمانی و الهی قرآن، برای مردم شأن و ارج معین شده است. مردم هستند که انتخاب می‌کنند و سرنوشت اداره کشور را به دست می‌گیرند. این مردم‌سالاری، راقی‌ترین نوع مردم‌سالاری‌ای است که امروز دنیا شاهد آن است؛ زیرا مردم‌سالاری در چهارچوب احکام و هدایت الهی است. [...] مسئله هدایت مردم یکی از مسائل بسیار مهمی است که در نظام‌های سیاسی رایج دنیا (به خصوص در نظام‌های غربی) نادیده گرفته شده است. معنای هدایت مردم این است که بر اثر تعلیم و تربیت درست و راهنمایی مردم به سرچشمه‌های فضیلت، کاری بشود که خواست مردم در جهت فضایل اخلاقی باشد و هوس‌های فاسدکننده‌ای که گاهی به نام آرا و خواست مردم مطرح می‌گردد، از افق انتخاب مردم دور شود. امروز [...] در بسیاری از دموکراسی‌های غربی، زشت‌ترین انحرافات (انحرافات جنسی و امثال آن) به عنوان اینکه خواست مردم است، صبغه قانونی پیدا می‌کند (مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری، ۱۳۸۰/۵/۱۱).

دموکراسی از اصلی‌ترین و پربسامدترین مفاهیم سازنده انگاره اسلام رحمانی است. قائلان به اسلام رحمانی می‌گویند تدبیر فرهنگ با تکیه بر «استبداد» و «تحکم» صواب



نیست، بلکه باید در همه امور، به عقلانیت جمعی رجوع کرد و براینند آن را ملاک قرار داد. تعیین‌کننده نهایی و عمده، نه دین الهی است و نه حاکمان و زمامداران هستند.

۳. تساهل و تسامح فرهنگی

طرح ایده: تساهل و تسامح در اصطلاح غربی آن، که «تُلرانس» خوانده می‌شود، به معنی تحمل کردن باورها و رفتارهایی است که از نظر فرد یا عده‌ای مطلوب و به‌جا نیست. تحمل و مدارا کردن در اینجا ملازمه‌ای با «پذیرش» ندارد، بلکه تنها واکنش حاد و منفی و خشونت‌آمیز نشان ندادن است. به این ترتیب، در نقطه مقابل تساهل و تسامح، «خشونت» قرار می‌گیرد. کسانی که قائل به تساهل و تسامح نیستند، باورها و رفتارهای مخالف مواضع خود را به شدت سرکوب می‌کنند و جامعه را دستخوش منازعات و کشمکش‌های فرساینده و حتی خون‌بار می‌نمایند؛ بنابراین نخستین حکمی که از ایده تساهل و تسامح استنتاج می‌شود، نفی زور، تحمیل، قهر و خشونت است. در هر جامعه‌ای، خُرده‌فرهنگ‌های مختلفی زندگی می‌کنند که با خُرده‌فرهنگ‌های دیگر و فرهنگ رسمی، فاصله‌ها و شکاف‌هایی دارند. حال اگر بنا باشد دگراندیشی و دگرباشی تحمل نشود و این گروه‌ها و اجتماعات در برابر یکدیگر، طریق تندروی و افراط را در پیش گیرند و به خشونت و نزاع فیزیکی رو آورند، انسجام و امنیت جامعه مخدوش خواهد شد. درعین حال، نمی‌توان همگان را به باورها و رفتارهای یکسان و مشابه نیز فراخواند و تكثر و چندپارگی را از جامعه زدود؛ بنابراین عاقلانه‌ترین راه این است که خُرده‌فرهنگ‌ها، یکدیگر را تحمل کنند و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و دوستانه را ترجیح دهند.

نقد ایده: ایده تساهل و تسامح، مبتنی بر یک خاستگاه فلسفی است و آن این است که ارزش‌های فرهنگی، اموری سلیقه‌ای و دل‌بخوانانه هستند و از هیچ واقعیت خارجی و نفس‌الامری حکایت نمی‌کنند. از این رو صدق و کذب در آنها راه ندارند و نمی‌توان برای

اثباتشان، برهان اقامه نمود. برای هر فرد و گروه، خوب آن است که می‌پسندد و بد آن است که نمی‌پسندد. برخلاف علم، ارزش‌ها اموری نسبی‌اند و نمی‌توان از حاکمیت ارزش‌های واحد بر یک جامعه و هضم شدن تمام خرده فرهنگ در یک فرهنگ سخن گفت. این ایده آنگاه مطرح شد که در قرن هفدهم میلادی در مغرب‌زمین، فرقه‌های درون‌دینی و همچنین پیروان ادیان گوناگون، بر سر باورها و رفتارهای دینی خود با یکدیگر به جنگ‌های مکرر و ویرانگر پرداختند، درحالی‌که این جدال‌ها و کشمکش‌های طولانی هیچ حاصلی دربرداشت، مگر از دست رفتن جان انسان‌ها. درمقابل، متفکرانی تلاش کردند تا با مطرح و ترویج کردن ایده تساهل و تسامح، انگیزه منازعات و اختلافات را بزدایند و آرامش و ثبات را به جوامع غربی بازگردانند.

تساهل و تسامح فرهنگی به چند دلیل با تفکر اسلامی سازگار نیست. نخست اینکه معارف و ارزش‌های اسلامی، امری «مطلق» اند نه نسبی و سلیقه‌ای؛ به‌گونه‌ای که انسان در صورت التزام به این سلسله ارزش‌ها، به کمال و سعادت نائل می‌شود و نه ارزش‌های متضاد با آنها. دوم اینکه اگرچه اسلام آیین محبت و مودت است، اما هرگز عقب‌نشینی از ارزش‌های اسلامی را تجویز نمی‌کند و اجازه نمی‌دهد هیچ‌یک از آنها حذف یا نادیده گرفته شود. فرد مسلمان به‌واسطه ایمان به خداوند، حق ندارد در هیچ‌یک از ارزش‌های اسلامی تجدیدنظر کند و از آنها دست بکشد. قرآن کریم تصریح می‌کند که مسلمانان نباید از «حدود الهی» (که در قالب دین حق نازل شده است) تعدی کنند. اینکه اسلام شریعت «سهله» و «سمحه» معرفی شده است، به ذات تعالیم اسلام بازمی‌گردد، نه به مقام اجرای آن. تساهل و تسامح در اجرا و تحقق خارجی احکام و آموزه‌های اسلام، با تعابیری همچون «مداهنه» و «مصانعه» مذمت شده است.

سوم اینکه اسلام مشتمل بر خشونت، جنگ و جهاد نیز هست و نمی‌توان این پاره از احکام اسلام را از آن حذف کرد و تنها بر مدارا، سازش، محبت و مهرورزی تکیه کرد.

آری! در اسلام، اصالت از آن رحمت و مودت است، اما در مواردی نیز اسلام خشونت را تجویز کرده است؛ بنابراین نه خشونت، فی نفسه امری مذموم است و نه رحمت، امری ممدوح، بلکه باید دید این دو، در مقابل چه کس یا کسانی قرار می‌گیرد:

«اسلام استفاده از خشونت را اصل قرار نداده، اما در مواردی که خشونت قانونی باشد، آن را نفی هم نکرده است. [...] اگر در مقابل متجاوز خشونت اعمال نشود، تجاوز در جامعه زیاد خواهد شد. [...] اسلام درباره معاشرت و اخلاق فردی پیامبر می‌فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَفُضِّضُوا مِنْ حَوْلِكَ» (آل عمران: ۱۵۹). پیامبر را به خاطر نرمش او و به خاطر لینتتش در برخورد با مردم ستایش می‌کند و می‌گوید تو غلیظ و خشن نیستی. همین قرآن در جای دیگر به پیامبر می‌گوید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفْرَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ...» (توبه: ۷۳) پیامبر اکرم وارد مکه شد و با مردمی روبه‌رو گردید که سیزده سال او را اذیت و تکذیب و شکنجه کرده و همه سختی‌ها را بر سر او در آورده بودند، اما به همه آنها گفت شما آزادید. از آنها انتقام نگرفت، ولی در همان سفر، پیامبر عده‌ای را به نام ذکر کرد و گفت هرکجا اینها را یافتید، بکشید. [...] آنجایی که حکومت اسلام در مقابل زور و تجاوز و اغتشاش و تعدی از قانون قرار می‌گیرد، بایستی با قدرت، با قاطعیت، با خشونت (از اسم خشونت که نباید ترسید) رفتار کند، اما آنجایی که در مقابل آحاد مردم و برای کمک به مردم است، نه. آنجا رفتار عمومی حکومت اسلامی با مردم خود، با رفق و مداراست...» (خطبه‌های نماز جمعه تهران، ۱۳۷۹/۱/۲۶).

در انگاره اسلام رحمانی (همچون ایدئولوژی لیبرالیستی)، دولت تنها موظف به برقراری آزادی و امنیت در عرصه فرهنگ است تا حقوق و آزادی‌های هیچ‌یک از گروه‌های فرهنگی، سلب و تضییع نشود، اما در قبال «هدایت فرهنگی جامعه به سوی ارزش‌های الهی» یا به تعبیر امروزی، «به بهشت بردن مردم»، تکلیفی برعهده ندارد. چهارم اینکه حق‌انگاری ارزش‌های خویش، تلازم قطعی و همبستگی با خشونت و



جنگ ندارد و چنین نیست که چون اسلام ارزش‌های خود را حقیقت مطلق و محض می‌شمارد، با پیروان سایر ادیان همواره نزاع و جنگ دارد. تعالیم اسلامی از مدارای فرق اسلامی با یکدیگر دفاع می‌کند و دلالت آشکار بر مطلوبیت هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با پیروان اهل کتاب و حتی کفار معاهد دارد.

۴. بی‌طرفی فرهنگی دولت

طرح ایده: در انگاره اسلام رحمانی (همچون ایدئولوژی لیبرالیستی)، دولت تنها موظف به برقراری آزادی و امنیت در عرصه فرهنگ است تا حقوق و آزادی‌های هیچ‌یک از گروه‌های فرهنگی، سلب و تضییع نشود، اما در قبال «هدایت فرهنگی جامعه به سوی ارزش‌های الهی» یا به تعبیر امروزی، «به بهشت‌بردن مردم»، تکلیفی برعهده ندارد. دولت فقط می‌بایست فضایی را در عرصه فرهنگ ایجاد کند که گرایش‌ها و سلايق فرهنگی گوناگون بتوانند در آن به فعالیت و تولید محصولات فرهنگی بپردازند، اما چنین نیست که دولت یکی از سلايق و گرایش‌های فرهنگی را حق بداند و نسبت به نشر و ترویج آن در خود مسئولیت احساس کند؛ چراکه دخالت دولت در حوزه فرهنگ، به شکل‌گیری «فرهنگ دولتی» و «دولتی‌شدن فرهنگ» می‌انجامد که به هیچ‌رو مطلوب نیست. دولت باید عرصه فرهنگ را رها سازد تا قاعده عرضه و تقاضای فرهنگی، وضعیت آن را مشخص نماید، نه اینکه با تصرفات و دست‌کاری‌های دولتی، این تعادل طبیعی مخدوش شود و وضعیتی مصنوعی پدید آید. از سوی دیگر، فرهنگ به دلیل سرشت و ذات خود، مهارناپذیر و غیرقابل تصرف است و کنترل فرهنگی، رویکردی خام و شکست‌خورده است که از نشناختن ماهیت فرهنگ برمی‌خیزد. پس تصدی‌گری و مداخله دولت در عرصه فرهنگ، نه ممکن است و نه مطلوب. ممکن نیست چون فرهنگ، لغزنده، سیال و بسیار فراخ است و مطلوب نیست چون فرهنگ رسمی، دافعه ایجاد می‌کند و نقض غرض می‌شود.

نقد ایده: بر اساس استدلال‌های نقلی و عقلی می‌توان اثبات کرد که نه تنها دولت اسلامی در قبال فرهنگ، مسئولیت دارد و باید به هدایت فرهنگی جامعه به سوی ارزش‌های اسلامی بپردازد، بلکه مهم‌ترین غایت دولت اسلامی و وجه تمایز آن از دولت سکولار، همین خصوصیت است. از این رو بی‌طرفی فرهنگی دولت، به معنی سکولار بودن دولت است و با ذات و هویت دولت اسلامی تعارض دارد. دولت اسلامی عهده‌دار فراهم ساختن بسترها و زمینه‌های لازم برای تحصیل کمالات معنوی توسط مردم و سعادت اخروی آنهاست. اساساً یکی از ضرورت‌های انزال دین و ارسال رسل، تأمین سعادت دنیوی و به تبع آن اخروی انسان‌ها و به بهشت رساندن آنهاست، و گرنه ضرورتی نداشت که پیامبران و آموزه‌های دینی برای آنان فرستاده شود. تفاوت حکومت دینی و اسلامی با سایر حکومت‌ها نیز در همین موضوع است که حکومت دینی، وظیفه دارد علاوه بر تأمین دنیوی انسان‌ها، سعادت آن دنیایی آنان را نیز فراهم کند:

«حاکم اسلامی می‌خواهد کاری کند که مردم به بهشت برسند؛ به سعادت حقیقی و اخروی و عقبایی برسند. [لذا] راه‌ها را باید هموار کند. اینجا بحث زور و فشار و تحمیل نیست. بحث کمک کردن است. فطرت انسان‌ها متمایل به سعادت است. ما باید راه را باز کنیم. ما باید کار را تسهیل کنیم برای مردم تا بتوانند خودشان را به بهشت برسانند [...]». امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید من می‌خواهم مردم را به بهشت برسانم. این وظیفه ماست. نهی از منکر باید بکنیم، امر به معروف باید بکنیم، وسایل عمل خیر و حسنات را در کشور فراهم کنیم، وسایل شرور و آفات را از دسترس‌ها برداریم. این وظایف مسئولین حکومت است» (دیدار اقشار مختلف مردم، ۱۳۹۳/۲/۲۳).

همچنین با اینکه هدایت فرهنگی جامعه و تصرف در فرهنگ، دشوار، پیچیده و دیرپاب است، اما محال نیست و نمی‌توان ادعا کرد که فرهنگ، مهارناپذیر و تدبیرگریز است. تجربه‌های عینی نیز نشان داده که می‌توان در جهان فرهنگی، دگرگونی‌های ارادی و

آگاهانه ایجاد نمود و برای حرکت فرهنگ، «مسیر» طراحی کرد. این امر البته مختص حکومت دینی است، بلکه حتی سکولارترین و لیبرال‌ترین جوامع و حکومت‌ها نیز برای حوزه فرهنگ خود، دارای طرح‌ها و برنامه‌های مختلفی هستند.

۵. غرب‌معیار‌انگاری فرهنگی

طرح ایده: در جهان کنونی، غرب به مثابه یک فرهنگ، بسط عالم‌گیر یافته و جهانی شدن نیز در واقع چیزی جز غربی‌شدن نیست. ارزش‌های غربی از اعتبار عام و فراگیر برخوردار شده‌اند و تمامی جوامع خود را دل‌بسته این ارزش‌ها می‌دانند. فراتر از این، سیر حرکت فرهنگی جوامع بشری بر گذار از سنت به تجدد تکیه دارد و تجدد نیز چیزی جز صورتی از زندگی که غرب متأخر به آن دست یافته است، نیست. این گذار، اجتناب‌ناپذیر و قهری است و دست‌وپازدن‌های بی‌حاصل، واقعیت را تغییر نمی‌دهد. ما خواه‌ناخواه به این سو کشیده خواهیم شد. پس چه بهتر است به جای مقاومت و انکار، با اختیار و اراده خود در این مسیر گام نهاده و خود را با اقتضانات آن هماهنگ سازیم. انگاره اسلام رحمانی، چنین تصویری از وضعیت فرهنگی جهان در دوره تاریخی معاصر ترسیم می‌کند و بر این پایه، ارزش‌های غربی را معیار تمام داورهای خود می‌داند و خارج از چهارچوب فرهنگ غربی نمی‌اندیشد و سخن نمی‌گوید. اسلام رحمانی، خود محصول همین روند و نگرش است. به این معنا که اسلام رحمانی، اسلام انطباق‌یافته یا اقتضانات ایدئولوژی رایج و مسلط در غرب (یعنی ایدئولوژی لیبرالیستی) است. ما در حال گذار به سوی تجدد هستیم و اگر برآنیم که از اسلام به‌عنوان سنت، به‌طور کامل عبور نکنیم، باید قرآنت و برداشتی از آن ارائه نماییم که با تجدد، سازگار و همخوان باشد و ارزش‌های غربی را نفی نکند.

اسلام از قدرت مقاومت فرهنگی در برابر تجدد برخوردار است و در مسیر تاریخ غرب

(یعنی گذار از سنت به تجدد) نمی‌غلتنند. عینی‌ترین و واضح‌ترین نشانه این مدعا، وقوع یک انقلاب دینی تمام‌عیار در ایران و در دوره‌ای بود که تجدد به اوج اقتدار خود دست یافته بود و گستره جهان را افسون‌زدوده و غیرقدسی قلمداد می‌کرد.

نقد ایده: درمقابل، ما بر این باوریم که گذار از سنت به تجدد، خاص تاریخ غرب و تاریخ‌هایی است که تسلیم غرب شده‌اند، اما اسلام از قدرت مقاومت فرهنگی در برابر تجدد برخوردار است و در مسیر تاریخ غرب (یعنی گذار از سنت به تجدد) نمی‌غلتنند. عینی‌ترین و روشن‌ترین نشانه این مدعا، وقوع یک انقلاب دینی تمام‌عیار در ایران و در دوره‌ای بود که تجدد به اوج اقتدار خود دست یافته بود و گستره جهان را افسون‌زدوده و غیرقدسی قلمداد می‌کرد. انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ نشان داد که تاریخ تجدد و دلالت‌های فرهنگی آن، عمومیت ندارد و بر همه تاریخ‌های دیگر سایه نیفکنده است.

علاوه‌براین نباید غرب را معیار و ملاک تحولات بدانیم، بلکه باید میان جهان فرهنگی خود و جهان فرهنگی غرب، مرزبندی کنیم تا به سبب اختلاط و تماس فرهنگی مهارنشده و بی‌ضابطه، دچار آفت‌ها و امراض فرهنگی آنها نشویم. نظریات و تئوری‌های غربی نیز اگرچه تا چند سده پیش، نظریاتی عام و جهان‌شمول محسوب می‌شدند، اما در دهه‌های اخیر، با مشخص شدن ضعف‌ها و معایب و مشکلات عدیده‌شان، مخدوش شده و با دیده تردید به آن نگریسته می‌شود. وقوع بحران‌های اقتصادی، فرهنگی و حتی سیاسی در سال‌های اخیر، عملاً نشان داده که این ایده‌ها و طرح‌ها کارایی لازم برای حل مشکلات حتی جوامع غربی را ندارد چه برسد به سایر کشورها؛ بنابراین هر کشوری می‌بایست متناسب با باورها، ارزش‌ها و هنجارهای خود، «مسیر پیشرفت» خود را مشخص کند.